

مدیریت اقتصاد ملی

در عصر اقتصاد جهانی



شرکت‌کنندگان در میزگرد:

* حسن سبحانی: دکترای علوم اقتصادی، عضو هیئت علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران، نماینده دامغان و نایب‌رئیس اول کمیسیون برنامه و بودجه مجلس شورای اسلامی

* علی شمس اردکانی: دکترای اقتصاد انرژی و اقتصاد بین‌الملل، دبیرکل اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران

* مرتضی عمادزاده: دکترای تخصصی اقتصاد، رئیس هیئت علمی دوره کارشناسی ارشد مدیریت اجرایی سازمان مدیریت صنعتی

* علیرضا قدس طینت: فوق‌لیسانس مهندسی، رئیس هیئت مدیره شرکت سهامی عام کشت و صنعت چین چین، نایب‌رئیس کمیسیون بازرگانی (صادرات) اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران.

* منصور مجدم: فوق‌لیسانس مدیریت بازرگانی، مدرس دوره کارشناسی ارشد مدیریت اجرایی سازمان مدیریت صنعتی، عضو گروه مشاوران علمی ماهنامه تدبیر

* فرشاد مؤمنی: دکترای اقتصاد، عضو هیئت علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی.

اشاره:

اقتصاد ملی ایران از گذشته دور تا به امروز از فقدان مدیریتی کارآمد و بسامان، رنج می‌برد. اقتصاد کشور از یک سو ساختاری ناکارآمد، غیرمولد، و غیرپویا دارد که دگرگون‌سازی آن نیازمند انرژی، صرف وقت بسیار و برنامه و هدف مشخص است و از دیگر سو بخاطر پیوند گریزناپذیر اقتصادهای ملی با اقتصاد جهانی، در مسیر تندبادها، نوسانها و حوادث گوناگونی قرار دارد که برخی قابل پیش‌بینی و پیشگیری هستند و پاره‌ای نیز مقاومت‌ناپذیرند.

صرف‌نظر از ابعاد مهم و اساسی توسعه فرهنگی و سیاسی که از جمله محوری‌ترین و جدی‌ترین برنامه‌های رئیس محترم جمهوری و دولت ایشان است، توجه به ساماندهی اقتصاد کشور، یک ضرورت و نیاز مبرم و فوری به‌شمار می‌آید. کمااینکه ریاست جمهوری نیز بارها در سخنان خود بر این امر تأکید ورزیده‌اند و قابل درک است که از یک سال گذشته بخش مهمی از زمان و انرژی دولت و شخص رئیس‌جمهور معطوف بررسی، آسیب‌شناسی و تدوین و تهیه راهکارهای عملی، موثر و نظام‌مند و غیرمقطعی شده است. چه، هرگونه عدم تعادل و توازن در توسعه بخش‌های مختلف به‌ویژه در زمینه اقتصادی می‌تواند به التهاب و بی‌قراری اجتماعی بیانجامد.

جامعه ما هم‌اینک در انتظار اعلام برنامه‌ها و اخباری به سر می‌برد که به گفته ریاست جمهوری در چارچوب طرح ساماندهی اقتصاد کشور تدارک شده است. بی‌تردید اعلام برنامه‌های روشن، هدفمند و غیرمقطعی، مدیران بنگاه‌ها را در خروج از بن‌بست‌ها و مشکلات فعلی که در راه اداره این مراکز و رونق‌بخشی به فعالیت‌های اقتصادی دارند، از یک سو و مردم را در زمینه رفع نگرانیها و دلمشغولیهایی بحق اقتصادی، یاری می‌رساند. با توجه به اهمیت موضوع «مدیریت اقتصاد ملی» و سامان‌یابی اساسی و زیربنایی اقتصاد بی‌هویت فعلی، میزگرد این شماره تدبیر را به همین موضوع یعنی «مدیریت اقتصاد ملی در عصر اقتصاد جهانی» و بحث پیرامون طرح ساماندهی اقتصاد کشور که روی پیوستاری از اقتصاد متمرکز و تحت نظارت تا اقتصاد بازار و غیرمتمرکز، سیر می‌کند، اختصاص داده‌ایم و از جمعی از صاحب‌نظران، دست‌اندرکاران، استادان و مدیران دعوت کردیم تا با شرکت در این نشست، ضمن بررسی و تحلیل مساله به ارائه راهکارهای منطقی و کارآمد بپردازند. نظرات یک تن از مدعوین را به‌لحاظ آنکه موفق به حضور در میزگرد نشدند جداگانه و به صورت مکتوب دریافت کردیم که در جوار میزگرد، شاهد آن خواهید بود. با امید به آنکه بحثها و مناظره‌های صورت‌گرفته در میزگرد بتواند مجریان و مسئولان امور را در سیاستگذاری، برنامه‌ریزی و اجرا و در نتیجه به سامان‌شدن اوضاع اقتصادی کشور یاری رساند، مباحث این نشست علمی و کارشناسی از نظرتان می‌گذرد.

عمادزاده: یکی از مقوله‌هایی که به‌عنوان یک سوال اساسی هنوز به آن پاسخ لازم داده نشده است، بحث چگونگی و کیفیت مدیریت اقتصاد ملی در عصر اقتصاد جهانی است. جهانی شدن تجارت و اقتصاد لازم می‌دارد که کشورها برای رعایت قواعد بازی در صحنه بین‌المللی فراتر از گذشته، خود را به دانش و تکنولوژی و تخصص در این زمینه مجهز کنند. امروزه حتی کشورهایی که از لحاظ منابع نیروی انسانی، امکانات و داشتن تخصص خوداتکا هستند، از اقتصاد و دادوستد بین‌المللی بی‌نیاز نیستند. در واقع استفاده از مزیت‌های تطبیقی و نسبی باعث شده است که بنگاهها برای بهره‌گیری از بهترین شیوه‌های تولید و امکانات کشورهای دیگر در یک خانواده بزرگ بین‌المللی تولید و توزیع کنند. در عصر جهانی شدن اقتصاد، سازمانهای گوناگون منطقه‌ای، فرامنطقه‌ای، قاره‌ای و بین‌المللی در تلاش هستند که راههای لازم را برای زندگی در چنین عصری پیدا کنند. علاوه بر این کشورها نیز به دنبال این اندیشه هستند که مدیریت اقتصاد ملی خود را برای بهره‌گیری بیشتر از آثار اقتصاد جهانی سامان دهند. با توجه به این مقدمه کوتاه، اکنون یکی از پرسشهای محوری این است که برای اقتصاد کشور به چه ترتیب می‌توانیم وجوهی از زندگی در فضای بین‌المللی را ترسیم کنیم که ضمن آنکه مرعوب قانون‌مندی‌های زندگی بین‌المللی نباشیم، از منافع آن بهره‌مند شویم و بیشترین سطح رفاه را نیز برای شهروندان کشور فراهم آوریم. در این رابطه پرداختن به مسائلی همچون یافتن تنگناهای اساسی در مدیریت اقتصاد ملی، گرایش به تمرکز یا عدم تمرکز در برنامه‌ریزی امور اقتصادی برای مدیریت موثر بر اقتصاد ملی، یافتن متغیرهایی که در سامان یافتن اقتصاد ملی و مدیریت آن نقش محوری بعهده دارند، مقوله‌هایی همچون توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی و جمع بین این دو در یک جامعه در حال گذار و بالاخره محدودیت منابع و امکانات و بهینه‌یابی در تخصص آنها مورد توجه ما در بحث‌های این میزگرد است.

قدس‌طینت: هدف از این گردهمایی و بحث‌هایی که در این دوران در مجامع مختلف کارشناسی انجام می‌شود این است که بتوانیم نتایج این بحث‌ها را به مسئولان ارائه کنیم تا در نهایت به اهداف مطلوبی برای توسعه پایدار اقتصادی دست یابند. اقتصاد ما در حدود چهل

سال است که به درآمد نفت متکی شده است و جامعه ما، به دلیل دستیابی به یک منبع درآمد ثابت، عادت نموده‌است که نیازهای خود را از طریق درآمد حاصل از فروش نفت تامین نماید. با افزایش سریع قیمت نفت در نیمه اول سالهای ۵۰ جامعه ما قدرت خرید بسیار بالایی پیدا کرد و اقتصاد وارداتی شدت پیدا نمود. به‌نظر من بزرگترین مسئله‌ای که امروز با آن مواجه هستیم این است که این اقتصاد وارداتی نمی‌تواند جوابگوی نیازهای جمعیت در حال رشد سریع باشد. در واقع کاهش ارزش خرید نفت، تقلیل سهمیه ما در اپک و بالا رفتن جمعیت همه دست به دست داده و قدرت خرید ما را به شدت کاهش داده‌اند. ترکیب جمعیت بسیار جوان ما به‌نحوی است که در طول ۱۰ تا ۱۲ سال آینده باید حدود ۸ تا ۱۰ میلیون شغل جدید ایجاد نماییم و وضع اقتصاد وارداتی متکی به نفت ما طوری است که توان ایجاد چنین فرصت‌های اشتغال را ندارد.

صادرات سرانه

یک بررسی از وضع صادرات کشورهای دنیا در سال ۱۹۹۵ نشان می‌دهد که در بین ۵۰ کشور سنگاپور با صادرات سرانه حدود ۴۳ هزار دلار در ردیف اول و ما با صادرات سرانه ۲۷۵ دلار در ردیف چهارم و ششم قرار داریم. از نظر نسبت جمعیت ما به جمعیت کل جهان ما حدود ۱/۱ درصد از جمعیت جهان را داریم در صورتی که سهم ما از صادرات جهان حدود ۰/۳ درصد می‌باشد و اگر از این رقم ۲۷۵ دلار صادرات نفت را کسر نماییم و با احتساب صادرات غیرنفتی سهم خود را بسنجیم رقمی در حدود ۰/۴ درصد از سهم صادرات جهان را داریم. ایجاد اشتغال یعنی سرمایه‌گذاری در تولید، به‌ثمر رساندن تولید یعنی فروش محصولات آن در سطح جهان و بدین ترتیب برای اینکه ما بتوانیم برای جمعیت متقاضی کار اشتغال ایجاد کنیم، باید طی بیست سال آینده صادرات سرانه‌مان را به رقمی بین ۲ تا ۴ هزار دلار برسانیم و با روند فعلی با فروش ثروت طبیعی مانند نفت هرچقدر تلاش کنیم بیش از ۴۰۰ الی ۵۰۰ دلار صادرات سرانه نخواهیم داشت. در اینجاست که ما باید به‌دنبال این نکته محوری باشیم که گره اصلی کجاست؟ به‌نظر من طی ۴۰ سال گذشته فرهنگ اقتصادی تسهیم درآمد ارزی ناشی از فروش نفت به‌نحوی جاقفاده است که ما روند اقتصادی فعلی یعنی اقتصاد وارداتی متکی به نفت را غیرقابل

تعویض می‌دانیم و غیر از اینکه بخواهیم آن را تغییر بدهیم به‌دنبال راهکارهای مناسب در جستجو هستیم و مکانیزمهای مختلف اقتصادی را مورد آزمایش سعی و خطایی قرار می‌دهیم و از خصوصی به دولتی و از دولتی به خصوصی می‌رویم. این قضیه شبیه آن است که ما برای رسیدن به یک مقصد در جهت عکس آن در یک اتوبان حرکت کنیم و با رفتن از چپ به راست و از راست به میانه و غیره فکر می‌کنیم که زودتر به مقصد می‌رسیم، در صورتی که مرتب از مقصد دورتر می‌شویم. در اینجا یکی از بحث‌های بسیار مطرح تقلیل ارزش پول ما یعنی ریال است و در رابطه با صادرات همیشه این تصور است که اگر نرخ ارز بالا برود صادرات هم افزون خواهد شد، در صورتی که طی ۲۰ سال گذشته ریال بطور مستمر تقلیل ارزش داده ولی صادرات ما متناسب با آن بالا نرفته است. دلیل عمده آن این است که در یک اقتصاد وارداتی تقلیل ارزش پول بلافاصله برای کالای وارداتی ایجاد منافع می‌کند و واردات را استمرار می‌بخشد و تا موقعی که کالای صادراتی به تولید می‌رسد هزینه‌های تورمی بازدهی آن را غیرمطلوب می‌سازد. در یک اقتصاد صادراتی به‌جای تقلیل ارزش ریال از ابزار مالی - مالیاتی - پولی به‌نحوی استفاده می‌شود که هزینه ریالی تولید کالای صادراتی ارزآور (بسیار مهم است که کالا ارزآور باشد) به‌نحوی تقلیل یابد که با فروش ارز حاصل از آن به‌نرخ ثابت سود ریالی حاید تولیدکننده صادراتی می‌گردد. در چنین اقتصادی اهداف اقتصاد کلان و اهداف بنگاههای اقتصادی کاملاً یک‌سو می‌شوند، به‌نحوی که منافع مشترک هر دو بخش در فروش بیشتر در سطح بازارهای جهان و تحصیل نمودن ارز برای تقویت موازنه ارزی و بالا بردن ذخایر آن قرار می‌گیرند. از اینجا می‌توان به‌اقتصاد ژاپن اشاره کرد. این کشور پس از جنگ جهانی دوم، روشی را اتخاذ کرد که بعدها کشورهای دیگری مانند تایوان و کره جنوبی و مالزی آن را کپی کرده‌اند. در این روش در کشور ژاپن منافع کلان ملی و منافع بنگاههای اقتصادی به‌نحوی روی هم منطبق و یک‌سو شده‌اند که پس از آن در دنیا از آن به‌عنوان شرکت سهامی ژاپن (یا JAPAN INC) یاد برده‌اند.

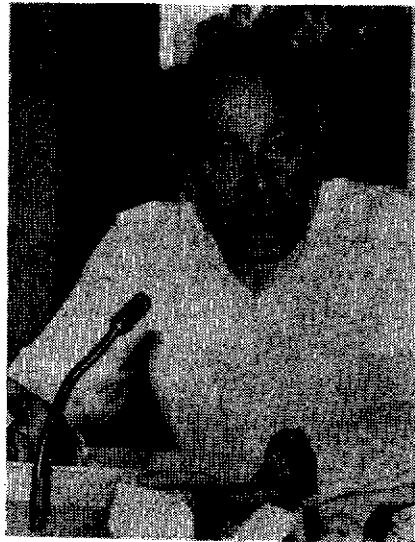
الان می‌بینیم که واحدهای صنعتی دیگری که طی برنامه‌های اول و دوم احداث شده‌اند به‌دلیل اتکا به مصرف و فروش در داخل، زیر ۴۰ درصد از ظرفیت کار می‌کنند و به‌محض اینکه

قدرت اقتصادی و خرید به دلیل افت قیمت نفت کند می‌شود تقاضا برای تولیدات پایین می‌آید و روند تولید صنعتی هم کند می‌شود. متأسفانه ما فروش را فقط در داخل حصارهای گمرکی خود می‌بینیم و ارتباط تولید با فروش از طریق مصرف داخل ایجاد می‌شود در صورتی که فروش در بالاترین سطح ممکن باید محور تولید باشد و آن فروش هم از طریق صادرات باید فراتر از مرزهای گمرکی ما انجام شود.

سومنی: من فکر می‌کنم باید با این بحث بنیادی‌تر برخورد کرد و لذا طرح چند نکته ضرورت دارد. نخست اینکه موقعی است یک سیستم اقتصادی را به خودی خود و فی حد ذاته مورد بررسی قرار می‌دهیم و زمان دیگر درعین حال که مشکلات خاص اقتصادی را مورد توجه قرار می‌دهیم در واقع تعامل‌های بین زیرسیستم‌ها را هم نگاه می‌کنیم و در آن فرایند متوجه می‌شویم که چه رابطه معنی‌داری بین مشکلات اقتصادی ما با مشکلات سیاسی فرهنگی و اجتماعی وجود دارد. نکته دوم این است که با سه منطق و سه گروه از الگوها و ضوابط رفتاری می‌توان به مسائل اقتصادی نگاه کرد. ابزارهایی که ما برای ارزیابی مسائل اقتصادی در سطح خرد مورد توجه قرار می‌دهیم لزوماً برای مسائل و مشکلات سطح کلان کارآمدی ندارند و همینطور ابزارهای سطح کلان لزوماً قادر به حل مسائل و مشکلات بنیادی توسعه‌ای ما نیستند، اگرچه بین هر سه سطح، تعامل به صورت رفت و برگشت وجود دارد. لذا باید از نظر سطح بحث هم تفکیک صورت گیرد. نکته بعدی اینکه وقتی که درباره مسائل و مشکلات اقتصادی کشور صحبت می‌کنیم خواه‌ناخواه از یک بنیان تئوریک مشخصی استفاده می‌کنیم و به صورت آگاه یا ناخودآگاه تحت تاثیر آن بنیان تئوریک قرار داریم. طبیعتاً هر چقدر تلاش کنیم که آن بنیان تئوریک واضح‌تر و شفاف‌تر و روابط تابعی مفروض سازگارتر باشد، بهتر می‌توانیم نسبت به موضوع سوالات مطرح شده داورى کنیم. من فکر می‌کنم بخصوص توجه به این جنبه برای کشورهای مثل ایران که در آن نظام تولید اندیشه خصلت درون‌زا ندارد بسیار مهم است.

مشکل اصلی

بنابراین اگر بخواهیم به‌طور کلی نوعی طبقه‌بندی برای مسائل و مشکلات اقتصادی ایران قایل شویم من شخصاً بر این باورم که مشکل اصلی و بنیادی ما در مسائل اقتصادی این



عمادزاده:

* ما قطعاً نیاز داریم که در یک فرایند برنامه‌ریزی و مدیریت، نظام مستمر ارزیابی و کنترل روی کیفیت کار خود داشته باشیم.

* اگر می‌توانستیم مسئله کار را به محتوای واقعی و فرهنگی خودش برگردانیم، خیلی از گرفتاریها و مشکلات تولید حل می‌شد.

* علی‌رغم امکانات مالی محدود و نداشتن نقش فعال در تولید، متأسفانه هیچگونه قید و محدودیتی بر تفکر مصرفی ما حاکم نیست.

است که سازوکارهای مناسب و عالمانه برای دستیابی به ادراک مطابق واقع در اقتصاد ایران وجود ندارد. بر همین اساس، به عدد کسانی که درباره مسائل اقتصادی صحبت می‌کنند، دیدگاههای مختلف وجود دارد و به همین خاطر برقرار کردن تفاهم در مسائل اقتصادی کشور بسیار مشکل است. درعین حال چون قادر نیستیم مسائل را درست ببینیم، نمی‌توانیم برای آنها راهگشایی‌های متناسب پیدا کنیم. از طرف دیگر چون به این ضعف خودمان وقوف نداریم، نسبت به حل و برطرف کردن آن کار بنیادی صورت نمی‌دهیم. برای مثال امسال ۵۰ سال است که در ایران تجربه توسعه برنامه‌ریزی شده اتفاق می‌افتد. در تمام برنامه‌هایی که در طول این نیم قرن در ایران به‌اجرا درآمده همواره سخن از ضعف‌ها و محدودیت‌های اساسی در سیستم آمار و اطلاعات است اما علی‌رغم این مساله، هیچوقت در هیچیک از برنامه‌های توسعه، یک

تدبیر آگاهانه و موثری برای اینکه یک‌بار برای همیشه این مشکل برطرف بشود اندیشیده نشده است. این مسئله در واقع به آن خصلت همیشگی ما باز می‌گردد که چون از یک منظر تئوریک خاص نگاه می‌کنیم و هم‌آنکه گمان داریم که چیزی نیست که ندانیم. از طرف دیگر به‌واسطه آن، به سراغ ابزارها برای شناخت عالمانه هم نمی‌رویم. طبیعتاً مشکل آمار و اطلاعات وجود دارد، بعد وقتی که چنین مشکلی پدید می‌آید چون به صورت نظام‌مند راه‌حل بنیادی برای آن طراحی نمی‌شود، هر دستگاهی متناسب با علائق و نیازهای خود سعی می‌کند کل بار سیستم تخصصی تولید آمار و اطلاعات را به تنهایی بردوش بکشد. البته در این فرایند اغراض و اهداف سیاسی و فکری هم راه پیدا می‌کند و به این ترتیب یک موج بحران دیگر در این زمینه در جامعه اضافه می‌شود و آن تعداد زیاد تولیدکنندگان آمار و اطلاعات در یک زمینه معین است که به‌واسطه آن مشکلات بنیادی، بسین هیچکدام از این تولیدکنندگان، سازگاری وجود ندارد. بنابراین به‌نظر من مشکل بنیادی ما این است که ما در زمینه شناخت عالمانه و متناسب با واقع از مسائل اقتصادی دچار مشکلات جدی هستیم و چون این مسئله مطرح نشده به‌طورجدی هم پیگیری نشده و لذا همچنان تداوم دارد. من امیدوارم که در تجربه نیم‌قرن دوم برنامه‌ریزی توسعه کشور لاقبل برای این مسئله تدبیری اندیشیده شود.

سوال من این است، مشکلاتی که به‌تبع نفتی خوانند اقتصاد ایران مطرح شد آیا در ذات یک اقتصاد نفتی است؟ من فکر می‌کنم کسی نباشد که این مشکل را ذاتی بداند، کما اینکه در زمانی که اقتصاد ما نفتی نشده بود وضعیت چندان درخشانی جز به صورت جرقه‌های تاریخی نداشته‌ایم. هم‌چنان که به‌صرف تمام شدن منابع نفتی، مشکلات ما خاتمه پیدا نمی‌کند. به مسئله اشتغال هم می‌توان از زوایای مختلف نگاه کرد. از یک زاویه، استفاده از هر سرمایه‌ای باید تحت‌الشعاع سرمایه‌های انسانی کشور باشد. از دیدگاه دیگر راجع به اصل بیکاربودن افراد، مشکل خاصی نداریم و به‌خاطر داشتن منابع طبیعی، حداقل تا یک چشم‌انداز میان مدت هم می‌توانیم کار نکنیم. از این موضع، مسئله اشتغال نوعی سرگرمی تلقی می‌شود و لذا ما به‌دنبال راه‌حلهایی می‌رویم که مانع بروز عوارض اجتماعی و فرهنگی بیکاری

شود. من در اینجا توجه علاقه‌مندان به این مباحث را به کتاب پیوست برنامه ۵ساله اول جلب می‌کنم. در این کتاب تصریح شده است که از کل جمعیت فعال کشور در آن سال حدود ۴۰ درصد جمعیت فعال کشور هیچ‌گونه نقش موثری در تولید ملی ندارد. آن چیزی که در تاریخ علم اقتصاد به‌عنوان نقطه عطف بزرگ مطرح شده و انقلاب کینزی نام دارد ناظر بر شرایطی است که برای مثال سطح بیکاری حدود ۲۰ درصد افزایش پیدا کرده است. این رقم بیکاری، یک نقطه عطفی است که هنوز هم پیامدهای خود را به ادبیات علم اقتصاد تحمیل می‌کند و به‌عنوان یک بحران بزرگ در تاریخ اقتصادی یک کشور قدرتمند اقتصادی مطرح است. اما با توجه به نگاه خاص ما به مسئله اشتغال در شرایطی که ۴۰ درصد جمعیت فعال ما هیچ نقش موثری در تولید ملی ندارد ما آنقدر آسوده‌خاطر هستیم که فکر می‌کنیم به‌راحتی می‌توانیم یک برنامه ۵ ساله را هم تدوین و اجرا کنیم. همینطور است مسئله تقلیل ارزش ریال که به آن اشاره شد. روند تغییرات ارزش پول با روندهای مربوط به صادرات یک نوع رابطه برقرار می‌کند و با روندهای مربوط به واردات نوع دیگر. و این در واقع به همان بنیان تئوریک بازمی‌گردد که قبلاً درباره آن صحبت شد.

تکرار آزمون و خطا

ما در این نوع قضایا، هیچ نوع کار عالمانه‌ای انجام نمی‌دهیم. به‌طور مرتب بنیان‌های تئوریک مختلف را آزمون می‌کنیم و این فرایند آزمون و خطا تداوم پیدا می‌کند، بدون اینکه از نتایج آن به یک جمع‌بندی مشخصی برسیم. حتی تمام مفاهیمی که بکار می‌بریم بار ارزشی و تاریخی خاص خود را دارد. برای مثال بحث گرایش عده‌ای به سیستم متمرکز دولتی در ایران به یک حربه سیاسی برای متهم کردن یکدیگر مطرح شده است. در هیچ کجای دنیا شما امروزه نمی‌بینید که بحث اقتصاد متمرکز دولتی یا اقتصاد مطلقاً خصوصی مطرح باشد. حداقل نزدیک به نیم قرن است که همه اتفاق‌نظر دارند که اقتصاد مختلط، واقعیت خارجی موجود است. علاوه بر این همگی اتفاق‌نظر دارند که دولت و بخش خصوصی مانند دو ستونی می‌مانند که سیستم اقتصادی باید روی آن بنا شود و وجود هیچ‌کدام هم لزوماً مانع دیگری نیست. لذا براساس آن شناخت عالمانه ما می‌توانیم یک ترکیب خردمندان‌های را در بین این

مؤمنی:

*** مشکل اصلی در مسایل اقتصادی این است که سازوکارهای مناسب و عالمانه برای دستیابی به ادراک مطابق واقع در اقتصاد ایران وجود ندارد.**

*** حداقل نزدیک به نیم قرن است همه اتفاق‌نظر دارند که اقتصاد مختلط، واقعیت خارجی موجود است.**

*** تفکیک بین حوزه‌های تئوری و عمل، تفکیک درستی نیست.**

دو انتخاب کنیم. در بخش پایانی این قسمت از عرایض خود بد نیست به نکته‌ای که به‌عنوان آخرین دستاورد تجربی در ادبیات توسعه مطرح است اشاره کنم. آن نکته این است که در بین نظریه‌پردازان توسعه این ایده مطرح است که آیا تنگنا و محدودیت اصلی در یک سیستم اقتصادی محدودیت منابع است یا محدودیت مربوط به توانایی برای اتخاذ تصمیمات خردمندانانه. تقریباً در این زمینه این اتفاق‌نظر وجود دارد که این تصمیمات هستند که محدودیت اصلی می‌باشند. یعنی ما چون قادر به ادراک مطابق باواقع و عالمانه از مسائلمان نیستیم، تصمیمات را خیلی سریع می‌گیریم و خیلی زود هم از آنها صرف‌نظر می‌کنیم. در اینجاست که اساساً یک فضای ناامنی را برای عاملان اقتصادی تدارک می‌بینیم و فرایند آزمون و خطا به این ترتیب تداوم می‌یابد. توصیه من این است که در ادامه بحث، تفکیک‌ها را رعایت کنیم. مثلاً بین مسائل بنیادی اقتصاد ایران و مسائل فوری و کوتاه‌مدت تمایز قایل شویم.

سببجانی: یکی از مهمترین مسائل و گره‌ها که شاید لزوماً ماهیت اقتصادی هم نداشته باشد مقوله عدم دغدغه سیاست‌گذاری‌های اقتصادی برای آسیب‌شناسی در اقتصاد ایران است. ما به یک شیوه‌ای عمل می‌کنیم تصمیم می‌گیریم و منابع را تخصیص می‌دهیم. این شیوه‌ای است که وقتی تجربه می‌شود وسالها از آن می‌گذرد آثاری را از خود بروز می‌دهد. معمولاً نتایج اموری که مطابق انتظارات ما نبوده زیاد است. زیادبودن این نوع امور بر نتیجه می‌باید سولاتی را برای ما ایجاد کند. از این روی ارزیابی نحوه عمل در گذشته، گوهر گمشده‌ای در اقتصاد ایران شده است. من این هدم ارزیابی و هدم آسیب‌شناسی را یک گره موثر در هدم فهم مسائل اقتصادی

می‌بینم، هرچند که بخودی خود شاید از یک ماهیت اقتصادی برخوردار نباشد.

نظام اقتصادی

نکته بعدی این که مفهوم توسعه با هر تعریف و تلقی که در ذهنیت سیاست‌گذار شکل گیرد در واقع مظروف ظرفی است که آن ظرف، نظام اقتصادی نام دارد.

به بیان دیگر میان توسعه و نظام اقتصادی رابطه بسیار نزدیک و سنگینی وجود دارد. به‌نظر

می‌آید که توسعه همه کشورها برخوردار از ویژگی‌هایی است که آن مختصات، وام‌دار شرایط نظام اقتصادی آنها است. می‌توان گفت ما به این مهم کاملاً بی‌توجه هستیم. لذا در مقاطع مختلف زمانی مفاهیمی از توسعه را دنبال کرده‌ایم، منابعی را تخصیص داده‌ایم، تلاش‌های زیادی هم کرده‌ایم، ولی ظرفی را که می‌باید جستجو می‌کردیم تا در درون آن ظرف، این مجموعه تلاش‌ها شکل بگیرد یا نمی‌دانستیم که باید تعریف بکنیم و یا به علت سنگینی بحث توانایی تعریف آن را نداشتیم، جستجو نکردیم. نتیجه این شده است که متأسفانه در مواردی ناخواسته و ندانسته ظرف‌هایی را بکار برده‌ایم که آن ظرف‌ها تحقیقاً ظرف‌های متناسب با شرایط تاریخی و جامعه شناختی اقتصاد ما نبوده‌اند. مواقعی هم که آگاه بودیم و می‌دانستیم که باید ظرفی را تعیین کنیم، به خاطر مشکلات تعریف ظرفی که من از آن به نظام اقتصادی اسم بردم، پرداختن به مفاهیم مبثایی، از مقوله معقولات تلقی شد. این است که ظرفی به نام نظام اقتصادی نداریم. نظام اقتصادی با یک مشخصاتی تعریف می‌شود و چون یک مجموعه است، سرنوشت و سمت و سوی توسعه‌ای را که در درون آن شکل می‌گیرد برعهده دارد. به اعتقاد من بحث خسته‌کننده ناسازگاری توسعه با عدالت که در جامعه ما مطرح است ناشی از همین مقوله است. ما برای پیدا کردن مفهوم عدالت آن را در ظرفی قرار دادیم که آن ظرف لزوماً ادعای پرداختن به آن مقوله (عدالت) را نداشت و لذا با مفهوم توسعه ناسازگار به‌نظر می‌آید.

واگذاری نقش

نکته یا گره بعدی این است که صرف‌نظر از افراط و تفریط‌هایی که در نظام برنامه‌ریزی ما وجود دارد، در موارد زیادی ملاحظه می‌کنیم که سیاست‌گذاران ما به‌خاطر اینکه متهم نشوند که

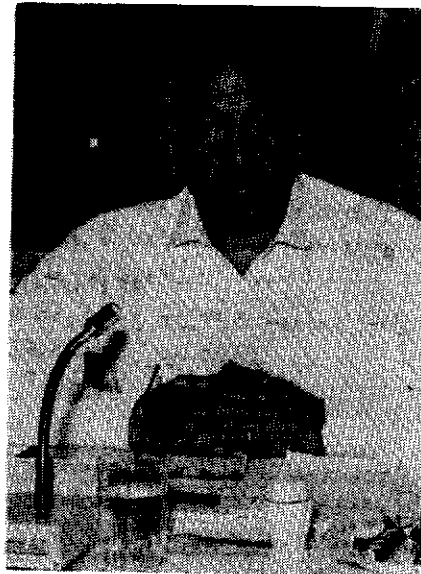
از روش‌های علمی در برنامه‌های توسعه پیروی نمی‌کنند نقش خود را کاملاً به اقتصاددانان واگذار کرده‌اند. اقتصاددان لزوماً در موضع اقتصاددان، سیاستگذار نیست. اقتصاددانان در زمینه تخصیص منابع لزوماً به صورتی که پاسخ‌گوی نیازهای مرحله‌ای رشد و توسعه کشور باشد عمل نمی‌کنند، لذا برآیند و نتیجه این شیوه سیاستگذاری عوارض فراوانی را به دنبال داشته که آن عوارض، امروز مشکلات اقتصادی ماست. در توضیح بیشتر این مسئله می‌توان گفت که در جامعه خودمان در پیگیری چشم‌اندازی این چنین از توسعه به جایی رسیده‌ایم که دیگر بسیاری از مسائل اقتصادی یا توسعه‌ای که ذهنیت سیاستگذار یا سیاستمدار را پر کرده لزوماً دیگر

مسئله توده مردم نیست و این عدم همدلی یکی از بزرگترین موانع تداوم راه ماست. از طرف دیگر تصمیم‌گیری بخشی و نه کلان توسط سیاستگذاران در مواردی که برای آنان امکان سیاستگذاری وجود داشته بر این موانع افزوده است. بنابراین در این قسمت از بحث در یک جمع‌بندی می‌توان گره‌های اقتصاد ملی کشور را این موارد دانست: عدم وجود دغدغه برای آسیب‌شناسی، فقدان یک نظام اقتصادی تعریف شده و بالاخره جایگزینی اقتصاددانان با سیاستگذاران و تصمیم‌گیری به جای آنان.

مجمدم: طبیعی است که وجود یک نظام اقتصادی مدون و تدوین‌شده و تعریف شده مطمئنی که راهکاری را نشان دهد خیلی خوب است. زیرا وقتی یک ساختار حکومتی که هدفش برقراری عدالت اجتماعی است، در کنار خود مجموعه‌ای از نظامها را برای کمک داشته باشد، این فرایند به خوبی به مقصد می‌رسد. اما در هر حال در مدیریت اقتصاد، پدیده‌ها و تحولات و تطورات باید شناسایی و تجزیه و تحلیل شوند و این کار هم برعهده اقتصاددانان است.

باید بین سیاستگذاری و قانونگذاری تفاوت قائل شد. سیاستها در چهارچوب قوانین قوام پیدا می‌کند. اگر در یک ساختار حکومتی قوه مقننه تکلیف آن نظام را در چهارچوب نظام اقتصادی و قوانین متقن و مدون روشن کند، مسلماً سیاست‌گذارها توسط صاحبان نظر و اندیشه و پژوهشگران بایستی عرضه و ارائه شود.

اکنون از آقای دکتر شمس تقاضا می‌شود ضمن بیان گره‌های اقتصادی کشور به این پرسش پاسخ دهند که باب مدیریت در اقتصاد دولتی در کشور



قدس طینت:

* براساس یک بررسی انجام شده در میان ۵۰ کشور، سنگاپور با صادرات سرانه حدود ۴۳ هزار دلار در ردیف اول و ایران با صادرات سرانه ۲۷۵ دلار در ردیف چهارم و ششم قرار دارند.

* در اقتصاد صادراتی، اهداف اقتصاد کلان و بنگاههای اقتصادی کاملاً یک‌سو می‌شوند.

تا چه حد مفتوح است.

شمس اردکانی: اقتصاد ما گره‌های متعددی دارد و مثل یک مریض سرطانی است که به تمام اعضایش این بیماری در آن نفوذ کرده متاستاز داده باشند. به اعتقاد من همه گره‌ها و مشکلات ما در جامعه ناشی از سوء تدبیر است.

حضرت رسول اکرم (ص) در حدیثی می‌فرماید: «انی ما اخاف علی امتی الفقر ولكن اخاف علیهم سوء التدبیر». یعنی من از فقر امتم بیم ندارم، آنچه برامتم بیمناکم سوء تدبیر است. یکی از سوء تدبیرها، سوء تدبیر نسبت به مفاهیم است. برای مثال ارزش کار در اسلام مشخص است. «لیس للانسان الی ماسعی» انسان چیزی را جز از طریق کار و تلاش به دست نمی‌آورد. در جامعه ما وقتی صحبت از کار می‌شود متأسفانه بلافاصله چهره چند آدم طلبکار که حاضر به کارکردن نیستند به ذهن می‌آید.

ما میلیاردها دلار سرمایه در کشور داریم که نه مالیات، نه بهره مالکانه و نه هزینه استهلاک از بابت آن پرداخت می‌شود. نفت بشکه‌ای ۱۲ دلار

در پالایشگاه سه میلیارد دلاری داخل می‌شود و فرآورده بشکه‌ای ۳ دلار از آن خارج می‌شود. در واقع سه مفهوم اصلی اقتصاد یعنی کار، سرمایه و منابع در جامعه ما به صورت وارونه تعریف و تفهیم شده است.

عدالت اجتماعی

یکی دیگر از این مفاهیم، مقوله عدالت اجتماعی است. این مسئله یک پدیده مطلوب برای بشر در طول تاریخ است. امروز عدالت اجتماعی در ایران بدین مفهوم نیست که چیزی که حقتان است دریافت می‌کنید. حق از آنجا ناشی می‌شود که تولید و کار خاصی روی آن انجام شده باشد. فردی که هیچگونه کمکی در فرایند یک تولید نداشته چگونه می‌تواند نسبت به آن تولید صاحب حق باشد. در حال حاضر جامعه، افرادی را برای اداره اموال عمومی وکیل کرده است. یعنی اموال دولتی بوکالت از طرف ملت باید به احسن وجه اداره شود اما سیستمی ایجاد شده است که این وکیل نمی‌تواند اموال عمومی را اداره کند. به همین جهت سرمایه‌های عظیم ملی کشور بدون بازده و بهره‌وری می‌باشند. براساس فقه اسلامی ما، کسی که ارزش مالی را کم کند، معاملات او سفهی است و سفیه در مال خودش هم مجاز به دخالت نیست و فقیه برای او که ممکن است حتی پرفسور هم باشد قیم مالی تعیین می‌کند. آیه این حکم فقهی هم صریح است: «ولا توتوالسفاها اموالکم التی جعل الله لکم قیاماً». همان‌گونه که گفته شد ما در درک درست مفاهیم اولیه دچار مشکل هستیم.

صادرات

یکی دیگر از این مفاهیم، مقوله صادرات است. صادرات موتور محرکه تولید است و شغل‌آفرینی این بخش از بقیه بخشها بالاتر است. هر وقت صنایع، صادراتی شد، در آن صورت تولید بالا می‌رود و میزان تولیدی که در بازار داخلی تزریق می‌شود هم چند برابر خواهد شد. به بیان دیگر وقتی صادرات نباشد، قیمت تمام‌شده افزایش می‌یابد. ولی وقتی با افزایش تولید، پاسخ صادرات داده شد، در آن حالت واحدها با ظرفیت کامل فعالیت می‌کنند، بهره‌وری و عرضه بالا می‌رود و در نتیجه سرمایه‌گذاری بیشتری هم انجام می‌شود.

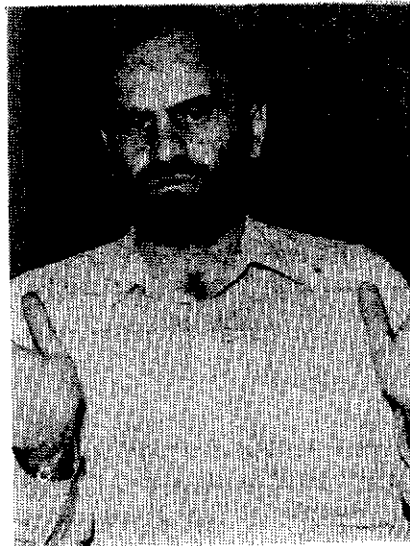
صادرات ربط چندانی به مصارف داخلی نباید داشته باشد. به علت بزرگ بودن سطح کشورمان، ما نیاز نداریم محصولات تمام کشور را از داخل تامین کنیم، زیرا باین ایده چه بسا

دچار کمبود کالا و محصول و حتی گران تمام شدن و یا فاسد شدن آن خواهیم شد. چه ایرادی دارد که اگر محصولی در خراسان زیاد شد، آن را به مناطق همجوار مانند ترکمنستان صادر کنیم. یا چنانچه در استان خوزستان محصولی کمیاب شد به جای ارسال از تهران، آن را از کشورهای همسایه آن استان وارد کنیم.

مثال دیگر در مورد نفت است. تولید عمده نفت کشور در جنوب است، در حالی که جمعیت کشور به طور عمده در شمال و شمال شرق و شمال غرب قرار دارد. به بیان دیگر مصرف فرآورده های نفتی، اغلب در این مناطق است. ما به جای اینکه نفت را از مناطق جنوبی کشور به تهران فرستاده و پس از تصفیه و تحویل آن به فرآورده های نفتی به مناطق شمالی کشور مانند مازندران ارسال کنیم، باید از کشورهای مجاور

این استان وارد کرده و پس از تصفیه، توزیع نماییم. قطعاً اگر یک پالایشگاه در خراسان احداث شود، نفت خام آن از ترکمنستان و قزاقستان تامین شود. نه تنها نیاز این استان بلکه نیاز کشورهای همسایه نظیر افغانستان هم تامین خواهد شد. بر اساس محاسبات ما اگر چنین اقداماتی در مورد نفت انجام شود، به آسانی در هر بشکه ۳/۵ دلار به نفع ما خواهد بود. همه ما به دنبال تحقق عدالت اجتماعی هستیم ولی نتیجه آن، افزایش دهک های فقیر در جامعه است. وقتی مسیری را به اشتباه رفتیم عقل حکم می کند به محض پی بردن به اشتباه باید بازگردیم و از مسیر درست حرکت کنیم، در حالی که علی رغم پی بردن به اشتباه، هم چنان به حرکت غلط ادامه می دهیم: ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی - این ره که تو می روی به ترکستان است. رشد نیروی اشتغال در کشور ما ۵/۹ درصد

است و یکی از بالاترین نرخهای رشد نیروی اشتغال در جهان محسوب می شود. یکی به دلیل دو دهه انفجار جمعیت است. و دیگری نیروی انسانی زن که تا دونسل قبل دنبال کار نبود امروز متقاضی اشتغال است. باید پاسخ این رشد جمعیت را داد. فقر عمومی مانع از آمادگی مردم برای تامین سرمایه و دست به کار شدن است. سرمایه های موجود هم اغلب مولد و زاینده نیست. به اعتقاد من بهترین کار این است که اموالی را که بهره روری و بازدهی ندارد، هزینه استهلاک آن رو به افزایش است و از بیاب آن مالیات پرداخت نمی شود به خود مردم واگذار کرد. هرکس بهتر از دیگران می تواند اموال و



مومنی:

*** علت اینکه در نیم قرن برنامه ریزی توسعه، به هیچیک از خواسته های خود نرسیده ایم این است که فقط نگرش اقتصادی محض، مدنظر بوده و به حوزه های دیگر نگاه نشده است.**

*** شناخت عالمانه و تفاهم روی اصول، می تواند راهگشای ما در حل مسایل باشد.**

داریی خود را اداره کند و نیاز به تیم و وکیل ندارد.

مقوله هایی که ذکر شد همه نمونه هایی از سوء تدبیر است. این دور فاسد را در یک جا باید برید و قطع کرد. غامض اصلی اینجاست.

مجدد: فرمایشات آقای دکتر شمس در چارچوب متغیرها و بازکردن گره های اصلی مسایل اقتصاد ملی جامع و راهگشا بود. ایشان در اظهارات خود، محور را به مدیریت اقتصاد دادند و سرفصلهای این محور هم مدیریت منابع و محدودیتهای آن بود. اکنون از آقای مهندس قدس طینت درخواست می شود در ادامه صحبت های قبلی خود، نظراتشان را بیان کنند.

قدس طینت: من و آقای دکتر شمس سعی می کنیم در این بحث باتوجه به زیربنای آکادمیک و علمی از یک طرف و با تکیه بر تجارب اجرایی خود از طرف دیگر مطالب را بیان کنیم. ما وقتی می توانیم فقط آکادمیک فکر کنیم که همه چیزمان در مسیر صحیح قرار گرفته باشد، ولی علی رغم آن ما نباید نسبت به مباحث بنیادی و ساختاری غافل باشیم. در این ارتباط باید متذکر شد که

مکاتب و فلسفه های مختلف اقتصادی معمولاً در احزاب سیاسی مورد بررسی و تحلیل قرار می گیرند و ما به دلیل نداشتن احزاب سیاسی نمی توانیم ظرفی را که آقای دکتر سبحانی اشاره کردند داشته باشیم. قاعدتاً با داشتن احزاب سیاسی با تفکرهای مختلف اقتصاددانان دیدگاه فلسفی خود را با حزبی که از نظر فکری به آنها نزدیک است در میان می گذارند و به این ترتیب یک تفکر حساس اقتصادی تبدیل به یک برنامه می شود.

مجدد: در ارتباط با بحث های آکادمیک باید گفته شود که ما یک نظام اقتصادی مستقر نداریم. بحث های آکادمیک ما خود به خود حول محور مبانی است. زیرا همیشه دنبال این هستیم که مبانی را برای یک نظام آماده کنیم. ولی واقعیت در جامعه این است که مجموعه ای از عملیات توسط هیئت حاکمه رخ می دهد. از این مجموعه عملیات یک عده راضی و عده ای ناراضی اند. یک عده تصحیح، عده ای تعدیل و عده دیگر تمدیدش را می خواهند. هیئت حاکمه مجبور است با روزمرگی درگیر شود و انشاء الله روزی فرا برسد که تدوین کنندگان نظامهای مختلف حاکمیت قانع باشند که باید تدوین نظام مبتنی بر یافته ها و نظریه ها و اصولی باشد که دانشمندان و اندیشمندان داخلی به آن دست پیدا می کنند.

بحث های بعدی همان گونه که صحبت شد همیشه حول محور تکامل نظام خواهد بود. ما همیشه آرمانی را جلوی خود می گذاریم و در کلیات آن بحث می کنیم آن وقت مورد خطاب افراد اجرایی قرار می گیریم که ما در حال غرق شدن هستیم. از طرف دیگر این بحث وجود دارد که ما این غرق شدن را از کدام نظام اقتصادی تعریف نشده به دست آوریم. برای مثال یکی از نکات، بسته بودن اقتصاد ما است. ما در ارتباط با بازارهای جهانی، دارای اقتصاد بسته هستیم و

جهانی شدن اقتصاد برای ما ابهامات، الزامات و تبعاتی دارد که به بعضی از آنها دچار هستیم. مثلاً یکی از ابهامات همان است که آقای قدس طینت فرمودند که چرا ما در بازار نفت تابع نظامات جهانی هستیم ولی سایر بازارهای خودمان را بستیم و اسمش را ادغام در بازار جهانی گذاشتیم. باتوجه به جمعیت شصت میلیونی کشور، اگر سرانه صادرات به ۲۰۰۰ دلار افزایش یابد، مبلغ کل صادرات ما به ۱۲۰ میلیارد دلار می رسد. چنانچه صادرات کشور ۳۰٪ GDP باشد، در این صورت، GDP ما باید حدود ۴۰۰ میلیارد دلار

باشد. با توجه به از قدام داده شده، GDP کشور حدود ۱۰۰ میلیارد دلار است، یعنی ما باید GDP کشور را چهار برابر کنیم. طبیعی است که با نرخ رشد ۲ یا ۳ درصد این GDP به زودی به دست نمی‌آید. بنابراین هشدارهایی که آقای دکتر شمس دادند به نظر می‌رسد بسیار جدی است. اکنون از آقای دکتر عمادزاده خواهش می‌کنم حول محور جهانی شدن و باز شدن اقتصاد و مسابلی که در ارتباط با GDP با آن روبرو هستیم مطالبی را بیان کنند.

عمادزاده: تا بدین جای گفتگوها، مدیریت اقتصاد ملی در عرصه اقتصاد جهانی از وجوه متفاوتی مورد بحث قرار گرفت. نکته‌ای که در این گفتگو بر روی آن تاکید بیشتری شد این است که مسائل و مشکلاتی که ما با آن دست به گریبان هستیم و در زندگی اقتصادی با آنها برخورد داریم، بیشتر مشکلات غیراقتصادی است. برای مثال مشکلات منابع و نیروی انسانی در کشورهایی همچون ایران، بیشتر از ناحیه فرهنگ جامعه ناشی می‌شود که اجازه نمی‌دهد از امکانات و ثروتهایی که در اختیار داریم به نحو مطلوب استفاده شود. مستحضرد که در بحث اقتصاد، اساسی‌ترین بحثها حول مقوله‌های تولید، توزیع و مصرف است. هر کدام از اینها چه در اقتصاد ملی و چه در اقتصاد جهانی، قانونمندی خود را دارند. یعنی برای کار در فضای اقتصاد بسته، بایستی از ضوابط و مقرراتی که تولید را در این زاویه تقویت می‌کند پیروی کنیم. وقتی می‌بینیم که امروزه مسئله مرزها در دادوستدهای جهانی کم‌رنگ است باید مسئله را به نوعی که تولید بتواند وجهه کیفی خود را از لحاظ قابلیت عرضه در بازارهای جهانی حفظ کند تحلیل کنیم. خیلی از مسائلی که مطرح شد اگر به عنوان اجزاء تعیین‌کننده پیکره بحث در جای خودش قرار گیرد، یک مجموعه ساخت یافته از آن بدست می‌آید که مجموعه آن می‌تواند بیانگر مشکلات باشد. من علاقه‌مند هستم با توجه به محدودیت وقت به دو نکته از این مجموعه مسایل اشاره کنم که حرکت از جنبه اقتصاد داخلی به سمت اقتصاد جهانی را برای ما تسهیل می‌کند.

فرهنگ کار

یکی از عمده‌ترین مسایل که همواره به آن فکر می‌کنم، مسئله فرهنگ کار است. گفتیم که در دنیای اقتصاد اولین و مهمترین بحث، مسئله تولید است. عامل اولیه تولید نیز کار است. اگر می‌توانستیم مسئله کار را به محتوای واقعی و

شمس اردکانی:

*** به اعتقاد من همه گره‌ها و مشکلات ما در جامعه، ناشی از سوء تدبیر است.**
*** سه مفهوم اصلی اقتصاد یعنی کار، سرمایه و منابع در جامعه ما به صورت وارونه تعریف و تفهیم شده است.**
*** فردی که هیچگونه کمکی در فرایند تولید نداشته، چگونه می‌تواند نسبت به آن تولید صاحب‌حق باشد.**

فرهنگی و اصیل خودش برگردانیم طبیعی است خیلی از وجوهی که به گرفتاریهای تولید می‌انجامید حل می‌شود.

ما قطعاً نیاز داریم که در یک فرآیند برنامه‌ریزی و مدیریت، نظام مستمر ارزیابی و کنترل روی کیفیت کار خود داشته باشیم. این از آن مبانی است که مسلماً زیربنای تولید را در داخل کشور بسیار خوب حل و فصل می‌کند. و اگر ما در این زمینه موفق شویم و در فرهنگ کار خود چه به لحاظ کیفی و چه به لحاظ کمی تحولی اساسی ایجاد کنیم امکان اینکه الگوی جهانی شدن را در فرایند یاد بگیریم و بتوانیم خود را با قواعد جهانی این بازی هماهنگ کنیم زیاد است؛ بحثی که در حال حاضر در مورد سازمان تجارت جهانی مطرح است و قیود میزان الزاماتی که کشور ما برای پیوستن به آن سازمان یا آنها مواجه است و نگرانیهای فراوان ناشی از ملحق شدن به آن سازمان، فرهنگ‌سازی جدی و برنامه‌ریزی بلندمدتی را طلب می‌کند. من بعید می‌دانم مشکلی را در این عظمت و ابعاد وسیع در فرایندی از اصلاح و تحول فرهنگ کار در طول زمانی کمتر از یک نسل کامل نیروی کار حل گردد.

بنده پدیده تمهد و تعلق به کار، همراه با پیش و کار آگاهانه را که بر کیفیت و کمیت تولیدات ما اثر بگذارد به عنوان زیربنای بحث برای حرکت دادن اقتصاد ملی به سمت اقتصاد جهانی می‌دانم. علت آن هم این است که بسیاری از ظرفیتهایی که ایجاد کرده‌ایم با توجه به نازل بودن کمیت و کیفیت تولید که زائیده ضعف فرهنگ کار است بیهوده رها می‌شود و کار بایسته‌ای که این ظرفیت‌ها را به توان بالفعل کشور تبدیل کند وجود ندارد. در وجوه گوناگون فرهنگ کار و یا بطور عام‌تر فرهنگ منابع، یکی از این مسائلی که ما را این قدر در مصرف گستاخ و متهور می‌کند و

هیچ قیدی بر رفتار ما نمی‌گذارد این است که هنوز برای ما مشخص نیست سهم هر کدام از مصرف‌کنندگان در تولید چقدر است. وقتی نسبت تاثیر کار خودمان بر تولید را تعیین کنیم و وقتی مشخص شد هر یک از ما چه سهمی در تولید داریم، شاید بنابر یک الزام ذهنی و اعتقادی مجبور شدیم الگوی مصرف خود را اصلاح کنیم. علی‌رغم امکانات مالی محدود و نداشتن نقش فعال در تولید، متأسفانه به راحتی مصرف می‌کنیم و هیچ‌گونه قید و محدودیتی نیز بر تفکر مصرفی ما حاکم نیست. این یکی از اشکالات و گره‌های اساسی در مدیریت اقتصاد ملی ما است.

اشاره شد که برپایه اطلاعات مندرج در پیوست‌های برنامه اول توسعه، حدود ۴۰ درصد از نیروی فعال ما در تولید نقش موثری ندارند، سوال این است که با توجه به این بیکاری پنهان، مسئله افزایش جمعیت و پایین بودن تولید، میزان درآمد سرانه واقعی توزیع درآمد و ثروت و به دنبال آن مفهوم عدالت اجتماعی که یکی از محورهای بحث نشست حاضر است به کجا می‌انجامد؟

آمارهایی که بر مبنای تولید واقعی به دست می‌آید نشان می‌دهد که در حال حاضر تولید واقعی سرانه ما نسبت به ۲۵ سال قبل، افزایشی نیافته است. حال اگر براساس یکی از تعاریف پذیرفته شده، رشد و توسعه را در گرو افزایش مستمر ارزش واقعی تولید سرانه بدانیم، مسئله توسعه که در ادامه آن چشم به عدالت اجتماعی داریم جداً زیر سوال قرار می‌گیرد.

سنگر تولید

همه استحضار دارید یکی از نخستین و مهمترین برنامه‌های کشورهای توسعه یافته ابتدا محکم کردن سنگر تولید است. در ادامه این بحث ارائه خدمات موثر و پیشرفته از جمله در زمینه خدمات بانکی، حمل و نقل، بیمه، بهداشت و آموزش جزء علائم پیشرفت این کشورهاست. البته مشروط به اینکه این گونه خدمات پیشرفته بعد از استقرار مبنای سنگر تولید و نهادینه شدن آن ایجاد شده باشد. در این فراگرد تولید و خدمات و تعیین اولویت هر یک، شاید حدود چهاردهه است که در کشور ما تجارت (خدمات) برنده و تولید بازنده بوده است. یکی دیگر از سوالات این است که چرا در ایران همیشه تجارت آزادتر و رهاتر و پویاتر و پردرآمدتر و تولید همیشه قاعده‌مندتر، ضابطه‌مندتر، مقیدتر و گرفتارتر است؟ در این زمینه از جمله می‌توان

گفت که تولیدکننده همیشه باید رویدادهای مالی خود را جهت دسترسی به قیمت و برآورد هزینه‌ها به‌دقت و درستی ثبت کند. ترازنامه بگیرد و سود و زیانش مشخص باشد. در هر حال ثبت کردن رویدادها برای تولیدکننده محدودیت ایجاد می‌کند. در حالی که در بخش عمده‌ای از خدمات بخصوص خدمات غیرمتشکل چنین محدودیتهایی دیده نمی‌شود، حال اگر این قضیه را از این وجه دنبال کنیم به‌این نتیجه می‌رسیم که ثروتهایی که امروزه اصالت آنها زیر سوال است از اینجا نشأت می‌گیرد. درآمدی کسب شده، ثروتی اندوخته شده درحالی که منشأ آن به دلیل عدم شفافیت کانالهای کسب آن مشخص نیست. چرا؟ زیرا تولیدکننده مجبور است ثبت دقیق کلیه رویدادها را دنبال کند، در حالی که افرادی که در امر تجارت بخصوص تجارت غیرمتشکل در جامعه مشغولند بی‌توجه به این قواعد و مسایل، به انباشت سرمایه‌ای مشغولند که در نهایت هم عمدتاً در خدمت تولید قرار نمی‌گیرد.

گردش اطلاعات

بنابراین یکی از گره‌های اساسی و اصلی در مدیریت اقتصاد ملی، شفاف‌نبودن گردش اطلاعات است. همه افراد جامعه محق هستند که اطلاعات لازم را در مورد گردش عملیات بازرگانی و اقتصادی مربوط را در اختیار داشته باشند و بر آن اساس تصمیم‌گیری نمایند. ضمن آنکه گردش شفاف اطلاعات مالی، اقتصادی، بازرگانی باید کمک کند که دولت نیز به حقوقی حقه خود برسد.

به‌نظم و نسق درآوردن فعالیت بنگاهها از طریق ثبتهای مشخص در دفاتر یکی از ابزارهایی است که می‌تواند ما را به سمت شرایط متعارف بازار حرکت دهد. و هنگامی که از لحاظ قواعد و عادات کار توانستیم در اقتصاد ملی در یک فضای متعارف بازار زندگی کنیم برای ما تمرینی خواهد بود تا این عادت را به فضای بین‌المللی بکشانیم و با قانونمندیهای فضای بین‌المللی سازگار و هماهنگ شویم. روشن کردن مقولاتی از قبیل سودآوری هر سهم (EPS) و جهت حرکت و نوسانات آن، مالیات بر درآمد و سود سهام، هزینه استهلاک و سایر هزینه‌ها و اطلاعات ضروری، از ابزارهای اقتصاد ملی است تا به‌هنگام وارد شدن به اقتصاد جهانی، به‌لحاظ مشی‌های اجرایی و آشنائی با اصول آن نوع از زندگی، تسلط و اشراف لازم به کار را داشته باشیم.



سبحانی:

* ارزیابی نحوه عمل در گذشته، گوهر گمشده‌ای در اقتصاد ایران است.
* میان توسعه و نظام اقتصادی، رابطه بسیار نزدیک و سنگینی وجود دارد.
* گره‌های اقتصاد ملی کشور: عدم وجود دغدغه برای آسیب‌شناسی، فقدان یک نظام اقتصادی تعریف شده، جایگزینی اقتصاددانان بنا سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیری به‌جای آنان.

نکته دیگری که در این ارتباط قابل بحث است آن است که کشور ما به‌علت نوع محصولات و تولیدات غالب خود، در فضای تجارت بین‌المللی، پذیرنده قیمت است. بنابراین بایستی تا زمانی که محصولات ما از تنوع لازم برخوردار نشده و به‌لحاظ کیفیت و کمیت و شرایط بازار هنوز نمی‌توانیم قیمت را خودمان و براساس اصول حسابداری صنعتی تعیین کنیم، قواعد این‌گونه بازارها را به‌درستی درک کنیم و با شرایط آن هماهنگ شویم. به این ترتیب مسئله کیفیت و کمیت کار، اصلاح فرهنگ کار و نیز اصلاح روشهای تجارت و بازرگانی مجموعه‌ای هستند که می‌توانند مسیر حرکت ما را از یک اقتصاد بسته و داخلی به یک اقتصاد بین‌المللی هموارتر نموده و تسهیل نمایند.

مومنی: به‌اعتقاد من، تفکیک بین حوزه‌های تئوری و عمل، تفکیک درستی نیست. در واقع در قلمرو دانش تجربی، تئوری را نمی‌توان از عمل جدا کرد. اساساً ارزش علمی تئورها به‌میزان قابلیت آنها برای راهگشایی‌های

عملی سنجیده می‌شود. بنابراین بحثی که بنده یا آقای دکتر سبحانی در مورد مسایل بنیادی داشتیم، ناگزیریم درباره آنها تامل داشته باشیم و این به‌معنی نگاه انتزاعی و جدا از عمل نیست.

به‌بیان دیگر همانطور که مسائل کوتاه‌مدت با بلندمدت پیوند دارند و با یکدیگر تعامل می‌کنند و این اقدامات کوتاه‌مدت است که سرنوشت ما را در بلندمدت رقم می‌زند، تئوری و عمل هم به‌همین ترتیب با یکدیگر تعامل دارند و همدیگر را تصحیح می‌کنند.

طرح مباحث اجرایی همراه با نگرش تئوریک به افراد این اجازه را می‌دهد که مسایل را مرتبه‌بندی و اولویت‌گذاری کنند.

آقای دکتر سبحانی اشاره به مشخص کردن نظام اقتصادی کردند. در واقع اگر در هر سیستمی قواعد بازی مشخص نباشد بدیهی است با قانون جنگل و هرج‌ومرج روبرو خواهیم شد. بنابراین شما نمی‌توانید ارزیابی درباره مسائل فوری و کوتاه‌مدت را مستقل از سیستمی که قاعده بازی در آن تعریف شده است انجام دهید.

ترکیب خردمندان

نکته دیگری که در اظهارات دوستان به چشم می‌خورد این است که همان‌طوری که اقتصاد نفتی را محکوم می‌کنیم چنین نگرش مطلق‌گرایانه‌ای هم نسبت به دولت وجود دارد، به‌طوری که گویی ما مثلاً برای دولت در قلمرو اقتصادش به حسن و قبح ذاتی قائل هستیم که این طرز تلقی هم به‌هیچ وجه درست نیست.

همان‌گونه که اشاره کردم هیچ سیستمی فقط با اتکا به دولت نمی‌تواند ادامه حیات بدهد، کمالینکه هیچ سیستمی هم به‌تنهایی و مستقل از دولت نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد.

نکته مهم این است که ما بتوانیم آن ترکیب خردمندان را بین دولت و بازار و نسبت تقسیم‌کاری که با همدیگر دارند مشخص کنیم. دولت، زاییده شرایط اقتصادی و بازاریابی از نیروهایی است که درگیر رقابت برای فعالیت در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی هستند. به‌اعتبار دیگر دولت آینه‌ای است که نوع و الگوی روابط ملت را نشان می‌دهد.

برای مثال پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران بخش مهمی از حجم شدن اندازه دولت در مسائل اقتصادی بازتاب بحرانی است که در عملکرد اقتصادی بخش خصوصی وجود داشته است. برای نمونه، مجموعه‌ای از واحدهایی که تحت شمول بخصوص بندهای ب و ج قانون

حفاظت قرار گرفته‌اند در این چارچوب می‌گنجند. به بیان دیگر این‌گونه نیست که دولت به صورت آزادی و براساس رویکرد ایدئولوژیک به سمت تصدی این واحدها حرکت کرده باشد. یا در دوره پس از پیروزی انقلاب، دولت و حاکمیت به محض پیدا کردن اولین فرصت، همواره درصدد بوده است که این‌گونه بارها را از شانه خود خالی بکند. بنابراین ما نباید به شکلی صحبت کنیم که گویی دولت با بخش خصوصی حسن و قبح ذاتی دارند که البته به هیچ وجه این‌گونه نیست.

مهمترین دغدغه نظام تصمیم‌گیری و نظام روشنفکری در هر کشوری این است که بتوانند به آن ترکیب خردمندانه در هر شرایط زمانی و مکانی کمک کنند.

مطلب دیگر من اشاره به ایده ترتیب تاریخی است که آقای دکتر عمادزاده مطرح فرمودند. به اعتقاد من در بسیاری از موارد، تجربه‌ای که مثلاً در کشورهای صنعتی اولیه اتفاق افتاده ما حتی اگر امروز بخواهیم آنها را تکرار کنیم امکان تحقق آن به واسطه تغییر شرایط وجود ندارد.

تاکید من بیشتر به مسئله شرایط و آن نگاه عالمانه‌ای است که برای به دست آوردن آن لااقل در عرصه اقتصاد با مشکلات جدی روبرو هستیم.

سوء تدبیری که آقای دکتر شمس اشاره فرمودند، با توضیحاتی که من دادم معلوم شد که دقیقاً همان مطالعه آسیب‌شناختی ناروایی‌هایی است که در عرصه اقتصاد ملی وجود دارد.

این سوء تدبیرها معلول همان مشکلاتی است که ما در عرصه شناخت عالمانه داریم. سوء تدبیرها علت نیستند معلولند.

همه می‌دانیم که در دوره بعد از پیروزی انقلاب اسلامی یک نوع آرمان‌گرایی و سلامت کلی در حاکمیت ایران وجود داشته است. دولتمردان با حسن نیت برای بهبود امور اقتصادی و اجتماعی مردم تلاش می‌کردند ولی در عمل و در بسیاری از موارد کارهای انجام شده به ضد خودش تبدیل شد و این نیست مگر اینکه تدبیرهایی که اندیشیدیم، پشتوانه شناخت عالمانه نداشت.

اشاره شد که مسایل خیلی جدی است و باید هرچه زودتر به آنها بپردازیم. تردیدی در زمینه مسایل جدی و فوری وجود ندارد. اما باید توجه داشت که ما بعد از دوره انقلاب تا امروز همیشه این دغدغه را در هر دوره و به شکل خاصی

عمادزاده:

*** مشکلاتی که در زندگی اقتصادی با آنها دست به گریبان هستیم، بیشتر غیراقتصادی است.**

*** آمار نشان می‌دهد که در حال حاضر تولید واقعی سرانه ما نسبت به ۲۵ سال قبل، افزایش نیافته است.**

*** حدود چهار دهه است که در کشور ما تجارت (خدمات) برنده و تولید بازنده بوده است.**

داشته‌ایم. اما به واسطه همین شتاب‌زدگی‌های ناشی از این نگرانی‌هاست که تامل نکرده‌ایم به اندازه کافی بعد از شناخت عالمانه، اقدامات خود را سازمان‌دهی کنیم. یک ضرب‌المثل مشهور می‌گوید: آنقدر زمان در اختیار نداریم که عجله کنیم. این ضرب‌المثل به همین واقعیت باز می‌گردد. اگر ما مسائل خود را به صورت ریز و جزء به جزء و دقیق شناسیم طبیعتاً راهگشایی هم که می‌کنیم به همان نسبت دچار ضعف و خلل خواهد شد. بنابراین دعوت به شتاب‌زدگی عمل صالح نیست.

همان‌طور که عرض کردم اگر راجع به اصل مسئله تفاهم کردیم در آن صورت درباره ابزارهای مورد نیاز برای حل مشکلات، می‌توانیم به شکل متین‌تری راهگشایی کنیم. جهانی شدن

پس از روشن شدن این نکات، در اینجا بی‌مناسبت نیست که درباره مسئله جهانی شدن که امروز دغدغه جدی همه کشورهای توسعه‌یافته و از جمله کشور ماست اشاراتی داشته باشیم. قطعاً فرآیندهای تحولی جدیدی در عرصه روابط اقتصادی بین‌المللی اتفاق افتاده و ریشه‌های خیلی طولانی در تاریخ دارد. اما تا زمانی که این روندها و قواعدبازی را در عرصه رقابت بین‌المللی شناسایی نکنیم و الزامها و پیش‌نیازهای آن را شناسایی نکنیم، نمی‌توانیم چشم‌اندازی جز آنچه که اکنون با آن دست به گریبانیم انتظار داشته باشیم.

به نظر من از زمان انقلاب صنعتی تا امروز یک اصل آگزیماتیک همواره در عرصه رقابت اقتصادی بین‌المللی وجود داشته است. براین اساس، رقابت در شرایط نابرابر به نفع طرف ضعیف‌تر تمام نمی‌شود. اقتصاد نفتی یا تقسیم کار ناعادلانه

بین‌المللی، بازتابی است از اینکه ما در شرایطی خودمان را درگیر کردیم که در عرصه رقابت، آمادگی‌های کافی نداشتیم. اما در عین حال پیام این اصل آگزیماتیک، انزواجویی و خودبستگی محض هم نیست، بلکه بحث بر سر این مطلب است که نمی‌توانیم در همه عرصه‌های جهانی رقابت کنیم. رقابت بایستی گزینشی باشد و این گزینش باید منطق خاص خود را داشته باشد.

در زمینه گزینش عرصه‌های رقابت، تجربه کشورهای دیگر می‌تواند برای ما بسیار راهگشا و الهام‌بخش باشد. در صورت پذیرش این اصل آگزیماتیک و مشارکت در یک رقابت سودمند، احتیاج به بسترسازی داریم. بسترسازی صرفاً در زیر سیستم اقتصادی تعریف نمی‌شود، بلکه باید در کنار خود ساخت‌های سیاسی اجتماعی و فرهنگی را نیز همراه داشته باشد.

اگر می‌گوییم فرهنگ کار نداریم، این فرهنگ مستقل از ساختار اقتصادی به وجود نیامده است. یا اینکه گفته می‌شود تولید در تاریخ اقتصادی ایران همیشه منکوب تجارت بوده، این امر بازتاب تعامل‌های زیرسیستمها و تعامل‌های میان سیستم ملی و سیستم بین‌المللی است.

بنابراین فرآیندهای بسترسازی در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی باید دیده شود. علت اینکه در نیم قرن برنامه‌ریزی توسعه به هیچیک از خواسته‌های خود نرسیدیم این است که فقط نگرش اقتصادی محض مدنظر بوده و به حوزه‌های دیگر نگاه نشده است.

برای مثال، بازتاب یک ساخت سیاسی ناامن در حوزه فرهنگ، پنهان کاری است. اینکه افراد به دنبال تجارت، بیشتر می‌روند به این دلیل است که امکان پنهان‌کاری در این حوزه بیشتر است. اینکه انباشت سرمایه‌های انسانی در ایران با موانع جدی روبرو است. به این دلیل است که در ساخت ناامن، فرهنگ مسلط، فرهنگ شفاهی

مومنی:

*** بخش مهمی از حجم شدن اندازه دولت در مسایل اقتصادی، بازتاب بحرانی است که در عملکرد اقتصادی بخش خصوصی وجود داشته است.**

*** سوءتدبیرها علت نیستند، بلکه معلول مشکلاتی است که ما در عرصه شناخت عالمانه داریم.**

است. بنابراین یافته‌ها و تجربه‌های هر نسل با خودش به خاک سپرده می‌شود و نسل بعدی نمی‌تواند روی دوش نسل قبلی خودش به حرکت ادامه دهد. ما همین امروز مسایلی را از نو تجربه می‌کنیم که اجداد ما، در چند صد سال پیش آنها را انجام داده‌اند. در هر حال ما، در ایران به‌واسطه آن مشکلات بنیادی، حتی روی صورت مسائلمان هم اختلاف‌نظر داریم و به همین جهت مسایلی که در نظر بعضی افراد فاجعه است ممکن است پاره‌ای دیگر آن را بزرگترین نقطه قوت بدانند، زیرا در مورد راه‌حل آنها اتفاق‌نظر وجود ندارد. در هر حال شناخت عالمانه و تفاهم روی اصول می‌تواند راهگشای ما در حل مسایل باشد.

توصیه کلی من این است که به جای برچسب‌زنی به دیگران و نادیده گرفتن بسترهای لازم برای ایجاد یک بخش خصوصی کارآمد و غیرتمند و یا دغدغه‌های ملی اسلامی و به جای تکرار ویژگی‌هایی که متأسفانه هنوز در ایران برایش بسترسازی نشده است راه را برای شناخت عالمانه از مسایل اقتصادی هموار کنیم. بی‌شک فضای گفت‌ووشنود و نقادی و مطلق نکردن «خود» و «منافع خود» از مهمترین ضروریات این رویکرد خواهد بود.

مجدم: این بحث‌ها خیلی بدیهی و طبیعی است. ما در گذشته اصل قناعت را داشتیم که تناسبی میان منابع، خواسته و امکانات ما بود. این اصل تا دهه ۵۰ هم رعایت می‌شد. اگر تدوین‌کنندگان سیاستهای نظام از نظریات اندیشمندان داخلی استفاده کنند، در این صورت هم این گروه از متفکران مورد تشویق قرار می‌گیرند و هم مسایل حل و فصل می‌گردد. حال سخن در اینجاست که آقایان بحث نظام و دولت را مطرح کردند. دولت یک شخصیت حقوقی است و نمی‌توان حضور آن را در ساختار جهانی نادیده گرفت. خیلی سپاسگزار خواهیم بود که اگر آقای دکتر سبحانی در این مورد نظری دارند مطرح فرمایند.

سبحانی: باتوجه به صحبت دوستان و علی‌رغم بعضی از آنها در مورد وضعیت و ماهیت فعالیت بخش خصوصی و دولت، من شخصاً در کوتاه‌مدت امیدوار به امکان مشارکت جدی کشور در اقتصاد جهانی نیستم. آنچه که قبلاً گفته شد در واقع تأکید بر عمل است بر مبنای نظر، کسی این معنی را رد نمی‌کند. یعنی اگر عمل بر مبنای نظر نباشد، هیچگاه نمی‌تواند چگونگی



شمس اردکانی:

* من معتقدم بخش عمده‌ای از یارانه‌ها برخلاف عدالت اجتماعی پرداخت می‌شود.

* یکی از اولویت‌های اساسی برای گشودن گره‌های اقتصادی جامعه، تعریف مفاهیم است.

* اگر تصمیم بر این است که در جامعه ربا نباشد، خواندن حدیث ثمربخش نیست، باید علل و موجبات ربا را از بین برد و قبح آن را نشان داد.

و چرایی خود را توضیح دهد. صحبت از سیستم شد، این مفهوم تعامل‌های اعضا را با یکدیگر نشان می‌دهد و هر لحظه به ما اعلام می‌کند در کجا هستیم، چرا اینجا هستیم و میزان انحراف ما چقدر است. در واقع نقش‌تئوری را دارد، راهنمای عمل است و آن را تصحیح می‌کند. اعتقاد من این است که مسائل و مشکلات اقتصادی ایران مطلب ناگفته و ناشناخته‌ای نیست. آنچه که مهم است و مابه آن نمی‌پردازیم، چرایی‌های قضیه و چگونگی در راهبردها است. یعنی اینکه مثلاً چگونه است که اقتصاد ما وارداتی است و نمی‌تواند صادراتی شود (پرداختن به این مکانیزم خیلی مهم است). یا کم‌کاری و فرهنگ فعلی کار معلول شرایطی است که بوجود آورده‌اند. یا خیل عظیم بیکاران، مسئله مهمی است و چه بسیار زمانها که بر ما سریع گذشته و ما به این مهم نپرداخته‌ایم. این‌گونه مسایل بنیادی از عاجل‌ترین قضایاست.

بسیاری از چراها در این الگو وجود دارد که باید به ما جواب دهد تا خود را تصحیح کنیم. مطالبی که در این جمع بیان شد، هیچیک ناقص اهمیت طراحی نظام اقتصادی ایران نیست. و در مجموع باید با مسایل واقع‌بینانه برخورد کرد و زمان را برای پرداختن به مسایل مهم از دست نداد و نقش مسائل بنیادی و محوری و جهت‌دهنده را بخاطر مشکلات حاد و فوری روزمره کمرنگ نکرد و نادیده نگرفت.

شمس اردکانی: خوشبختانه آقایان دکتر مومنی و دکتر سبحانی تقریباً امهات مطلب را مطرح کردند. اما یکی از مسایلی که ممکن است برداشت غلط از آن صورت گیرد مسئله توسعه و عدالت اجتماعی است. هرکسی از مفهوم عدالت اجتماعی، برداشت خاصی دارد. پرداخت یارانه باید برای تأمین عدالت اجتماعی صورت گیرد. اما من معتقدم که بخش عمده‌ای از یارانه‌ها برخلاف عدالت اجتماعی است. یکی از انواع یارانه‌ها، یارانه سوخت است. برای استفاده از این نوع یارانه، مصرف انرژی نیاز به وسیله‌ای دارد که سرمایه‌بر است. فردی که فاقد اتومبیل و یا حتی موتورسیکلت است چگونه می‌تواند از این یارانه برخوردار شود. برای مثال یارانه سوخت افرادی که در پشت کوه‌های اردکان زندگی می‌کنند و فاقد اتومبیل سواری و موتورسیکلت هستند و حتی اتومبیل هم سوار نمی‌شوند، به چه کسانی داده می‌شود؟ یا خانواده‌هایی که از داشتن شوفازخانه محرومند، چه کسانی سهم گازوئیل آنها را مصرف می‌کنند؟ ما باید برای بیدارکردن مفهوم عدالت به فرهنگ خودمان بازگردیم. حق یعنی عدل و عدالت یعنی «اعطاء کل ذی حق حقه» در تعریف عدالت اقتصادی می‌گویند باید شرایطی را فراهم کرد تا هر فرد شانس به دست آوردن شغل را داشته باشد. انسانها در فرایند تولید و کار صاحب حق می‌شوند. به بیان دیگر ندادن حق مساوی با دادن حق به غیر ذی‌حق است. بر این اساس بسیاری از کارهایی که تحت‌عنوان عدالت اجتماعی در جامعه صورت می‌گیرد خلاف عدالت اجتماعی است. در تعریف دیگری درباره عدل می‌گویند: «وضع شینی فی ما وضع له» در این تعریف آنچه که حکم می‌کند عقل انسان است. لذا عدالت زمانی تحقق می‌یابد که حق به صاحب حق داده شود. فردی که در فرایند تولید هیچگونه نقشی ندارد، نباید به او سهمی تعلق گیرد مگر ناتوانان. برای گشودن گره‌های اقتصادی جامعه، یکی از

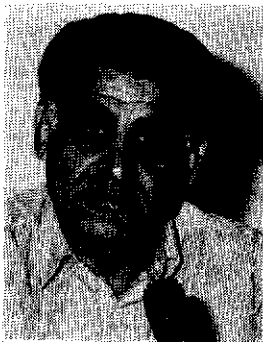
اولویت‌های اساسی، تعریف مفاهیم است. باید مفهوم عدالت اجتماعی در جلسات مختلف مورد نقد و بررسی و تحلیل قرار گیرد تا توافق جمعی در تعریف آن بوجود آید. اگر تصمیم بر این است که در جامعه ربا نباشد خواندن حدیث ثمربخش نیست، باید علل و موجبات ربا را از بین برد و قبح آن را نشان داد. در غیر این صورت مردم به معاملات ربوی روی می‌آورند و بانکها هم تحت عنوان عقود اسلامی، این‌گونه معاملات را انجام می‌دهند. ملتی که هر سال نسبت به سال قبل فقیرتر می‌شود، عدالت اجتماعی در آن رعایت نشده است. لذا من معتقدم یکی از کارهای اساسی این است که برای مردم فرصت و شانس شغل ایجاد کنیم تا نسبت به آنچه که تولید می‌کنند ذی‌حق شوند.

طبیعی است اگر ما شرایطی ایجاد کردیم که بدست آوردن ثروت، سرمایه و مال ریسک‌آور باشد، افراد به معاملات زیرزمینی روی خواهند آورد و در این صورت چنین افرادی هرگز مالیات، خمس و صدقات جاریه نخواهند داد. شرایطی که در جامعه ایجاد شده است متأسفانه درآمد‌های نامشروع اقتصاد زیرزمینی را تشویق می‌کند. در گذشته تولید خانوادگی، خودجوش و متعلق به صنایع کوچک بود. اشتغال‌آفرینی، کارآفرینی، درجه پس‌انداز و تربیت انسانها در این‌گونه صنایع بیشتر از صنایع بزرگ است.

همان‌گونه که گفته شد سپاه عظیم جوانان بیکار، مشکل بزرگی است و فردا برای رسیدگی به این کار دیر است. برای حل این مشکل باید از عقل و علم مدد گرفت. هرچقدر به جلو حرکت کنیم، درجه پیچیدگی مسایل اجتماعی بیشتر می‌شود و نتیجه تصمیم‌گیری برای آن مشکلات خواهد شد. از طرف دیگر نباید فراموش کرد که جامعه، محل حرف‌های نافرینخته نیست. مسایل

عمادزاده:

* یکی از گره‌های اصلی و اساسی در مدیریت اقتصاد ملی، شفاف‌بودن گردش اطلاعات است.
* مسئله کمیت و کیفیت فرهنگ کار، اصلاح فرهنگ کار و نیز اصلاح روشهای تجارت و بازرگانی مجموعه‌ای هستند که می‌توانند مسیر حرکت ما را از یک اقتصاد بسته به یک اقتصاد بین‌المللی هموارتر و تسهیل کنند.

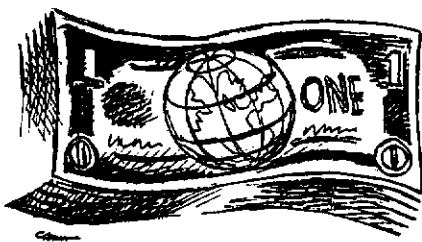


مجدم:

* در ارتباط با بازارهای جهانی، دارای اقتصاد بسته هستیم و جهانی شدن اقتصاد برای ما ابهامات، الزامات و تبعاتی دارد.
* دولت یک شخصیت حقوقی است و حضور آن را نمی‌توان در ساختار جهانی نادیده گرفت.
* سیاستها در چارچوب قوانین دوام پیدا می‌کنند.

و مشکلات اقتصادی را نمی‌توان یک شبه حل کرد. مشکلات باید بدست افراد خیره، باتجربه و اهل فن گشوده شود. در اینجا بار دیگر تاکید می‌کنم لشکر عظیم بیکاران که حاصل انفجار جمعیت است پشت در ایستاده‌اند. جوانان بیکار دست به هر کاری می‌زنند. رسول خدا (ص) می‌فرماید: «الفقر کان یكود کفرا». در هر حال باید هرچه زودتر توافق جمعی بر روی مفاهیم اقتصادی و اجتماعی صورت گیرد، مشکلات و گره‌ها به‌طور ریشه‌ای شناسایی و راه‌حلهای عملی گردد.

قدس طینت: در ارتباط با صحبت‌های قبلی خود باید ناگفته نگذارم که اعتقادم بر این است که اصولاً دولت جایگاه بسیار مهمی در جامعه دارد و منتخب مردم است. بنابراین نه تنها جایگاه آن را



سبحانی:

* من شخصاً در کوتاه‌مدت امیدوار به امکان مشارکت جدی کشور در اقتصاد جهانی نیستم.
* آنچه که مهم است و مابه‌آن نمی‌پردازیم، چرایی‌های قضیه و چگونگی در راهبردهاست.

نفی نمی‌کنم بلکه آن را یک رکن مهم و ناگسستنی از نظام می‌دانم. اما وقتی که ۸۰ تا ۹۰ درصد اقتصاد تحت تاثیر و نفوذ دولت است این بار نامتناسب است و اداره امور با مشکل مواجه می‌شود و تغییرات مکرر مدیران دولتی در امور کوچک اقتصادی یک نشانه بسیار بارز آن است. بنابراین دولت باید در جایگاه خود ارشادکننده، هدایت‌کننده، کنترل‌کننده و عامل ایجاد امنیت در بخشهای اقتصادی برای ملت باشد.

مجدم: وظیفه می‌دانم که از آقایان بخاطر قبول دعوت مجله تدبیر و حضور در این میزگرد تشکر کنم.

نکات و مطالب مطرح شده توسط دوستان حاضر نشان از دغدغه‌خاطر آنها و حساسیت‌شان نسبت به مسائل کلان در سطح ملی است. تنها همانگونه که از اظهارات آقایان برمی‌آید ما تا رسیدن به یک نظام مدون اقتصادی که دستور کار عاملان اقتصادی کشور را تبیین و روشن کند راه درازی در پیش رو داریم، و از طرف دیگر مسائل فوری متعددی در دستور کار مجریان و سیاست‌گذاران قرار دارد که مسلماً منابع محدود جاری را تحت فشار قرار می‌دهد تا برای یافتن راه‌حلهای کوتاه‌مدت، آنها را بسوی خود جلب کند و تخصیص دهد.

نتیجتاً از یک طرف دولت‌مردان می‌بایست نسبت به تدوین نظام اقتصادی، و از طرف دیگر نسبت به شناخت و دسته‌بندی مسائل جاری از حیث اهمیت به حساسیت و فوریت اقدام نمایند تا انشاءالله در آینده ما در این‌گونه میزگردها و نشست‌ها شاهد عرضه متنوع نظرات که همواره حول بهبود و تکامل نظام مستقر اقتصادی در سطح ملی است باشیم.

تدبیر: باسپاس فراوان از حضور تمامی عزیزان، امید است نظرات و تحلیلهای ارائه شده در این نشست در به‌ثمر رسیدن برنامه‌های اقتصاد ملی موثر و سودمند واقع شود.